



جنگ راه حل نیست

حسین امیرعبداللهیان، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در نشست خبری مشترک با همتای هندی گفت: «ما موضوع ضرورت توقف جنگ و نسل‌کشی در غزه را از طریق سنوئیس به‌عنوان حافظ منافع آمریکا در ایران، بارها به‌طور رسمی به مقامات آمریکا تاکید و هشدار دادیم. آمریکا نمی‌تواند از یک‌سوداعش را در منطقه ما خلق کند و از یک‌سوی دیگر سخن از مبارزه با داعش داشته باشد. همچنین آمریکا نمی‌تواند از طرفی در کنار اسرائیل باشد و در کشتار ۲۴ هزار فلسطینی سهمیم باشد و در عین حال دیگران را دعوت به سکوت و خوشبختنداری کند.» وزیر امور خارجه کشورمان ادامه داد:

«کاخ سفید نمی‌تواند در چنین شرایطی از تمایل خود به عدم گسترش جنگ سخن بگوید. پیام من به آقای بلینکن این است که راه حل در جنگ نیست، ما صد روز پیش و قبل از عملیات طوفان الاقصی در هفت اکتبر به شما اعلام کردیم که دست خود را در غزه به خون افرادی گناه آلوده نکنید و سرنوشت خود را به سرنوشت نژادها و گروه‌های زنیید چراکه تاریخ وی به پایان آمده است. آمریکا منافع خود را به منافع این رژیم آفاترایی گره نزنند. امیرعبداللهیان در پایان خاطر نشان کرد: «ایرانیان از امنیت کشتیرانی در منطقه حمایت می‌کنند و به آمریکا و انگلیس هشدار می‌دهیم که جنگ علیه یمن و غزه را متوقف کنند.»



مذاکره برای چابهار

وزیر خارجه هند از بحث مفصل اش با وزیر راه و شهرسازی ایران در مورد همکاری‌های بلندمدت در رابطه با بندر چابهار خبر داد. به گزارش ایسنا، سوپرمانیام جایشانکار در پیامی در شبکه اجتماعی ایکس نوشت: تعاملات خود را در تهران با جلسه با مهرداد بذریاش، وزیر راه و شهرسازی، آغاز نمودم. در مورد ایجاد چارچوب همکاری بلندمدت در رابطه با بندر چابهار بحث مفصل و سازنده‌ای داشتم. همچنین در مورد کریدور حمل‌ونقل بین‌المللی شمال-جنوب تبادل نظر شد. وزیر خارجه هند روز گذشته وارد تهران شد. وی دوشنبه با حسین امیرعبداللهیان وزیر خارجه ایران دیدار و گفت‌وگو کرد.



ابراز نگرانی از وضع امنیتی افغانستان

حسن کاظمی قمی، سفیر و نماینده ویژه رئیس‌جمهور ایران در امور افغانستان روز یکشنبه، ۲۴ دی در رأس یک هیئت سیاسی به دعوت آصف‌علی خان درانی، نماینده ویژه پاکستان در امور افغانستان وارد اسلام‌آباد شد. به گزارش جماران در این دیدارها دو طرف درباره موضوعات دو‌جانبه و تحولات مهم امنیتی منطقه به‌ویژه ردیای قوی گروه‌های تروریستی جهان که تهدیدی برای کل منطقه است و وخامت وضعیت امنیتی افغانستان گفت‌وگو کردند. قمی با جلیل عباس جیلانی، وزیر امور خارجه پاکستان نیز دیدار کرده و گفته‌اند که در حال حاضر پاکستان و ایران نگرانی مشترکی در مورد وضعیت افغانستان دارند و روابط دیپلماتیک قوی را با این کشور حفظ می‌کنند.

رهبری کنند که توانایی‌های مادی وادار کردن و ترغیب سایر کشورها به نظم را داشته باشند. دوم، قواعد و نهادهای قوام‌بخش یک نظم جهانی باید میزانی از مشروعیت را کسب کنند. دولت یا دولت‌های پیشرو نیازمند تأیید هنجاری سایر مشارکت‌کنندگان نظم جهانی هستند. در نهایت آنچه بیش از همه مهم می‌نماید این است که نظم موجود باید از ماهیتی کارکردی برخوردار و نیازهای شرکت‌کنندگان را تأمین کند. نظم باید مشکلات و چالش‌های جمعی را حل و خدمات و منافع را برای سایرین فراهم کند. آنچه مهم می‌نماید این است که برای تداول یک نظم، نیازی به مطلق بودن مشخصه‌های بنیادین نیست؛ تنها لازم است در مقابل ایده‌هایی برای نظم جایگزین سودمند باشند. تشکیل و تداول نظم‌ها حول نسبتی از قدرت، نسبتی از اجماع هنجاری و نسبتی از سودمندی برای تأمین خدمات و امتیازها انجام می‌شود. هیچ‌یک از این عناصر سه‌گانه هیچ‌گاه به‌گونه‌ای مطلق وجود نخواهند داشت.

یک نظم تا زمان سودمندی برای مشارکت‌کنندگان و تا زمانی که نظم‌های جایگزین سودمندتر، کم‌زیرتر و کارآمدتر نباشند به حیات خود ادامه خواهند داد. در هیچ دوره‌ای نمی‌توان سربرآوردن نظمی آرمایی و مطلق را در انتظار نشست.

در ادبیات روابط سیاسی و بین‌الملل، مقصود از نظم وجود ترتیبی نهادهای برای انتظام و استحکام روابط بین کشورهای است. به‌رغم وجود تلاطماتی پیوسته در عرصه سیاست داخلی و خارجی، هر زمان که قواعد و ترتیبی نهادهای پایدار از مجرای توافق، تحمل یا ابزاری دیگر نهادهای شوند، نظم پدیدار خواهد شد. نظم در چارچوب الگویی از روابط بین کشورهای تجلی می‌یابد. در عرصه بین‌المللی، دولت‌ها بر اساس دسته‌ای از اصول سازمان‌دهنده که نقش هر دولت و نحوه تعامل را تعریف می‌کنند، رفتار می‌کنند. بدین‌سان هرگاه قواعد و ترتیبی نهادهای محمل مناقشه‌قرار گیرند یا نیروهای حامی نظم توان کافی برای پشتیبانی را از دست دهند، نظم‌ها متزلزل شده یا وارد بحران می‌شوند.

آنچه در نظر داشت آن ضروری است التفات بدین واقعیت است که بنیان سیاست جهانی تنها بر مبانی فکری و فلسفی حاصل از یک تفکر خاص استوار نیست؛ بلکه یک نظم سیاسی مستقر و فعال با قواعد، نهادهای، روابطی اقتدارآمیز و شناختی از انتظارات به حیات خود ادامه می‌دهد. این نظم ماهیتی تکاملی و پیشرونده دارد، نه تنها خود حاصل تحول در نظم‌های پیشین است بلکه بسترهای زیرین نظم آینده را نیز دربردارد. هیچ نظمی گسستی آشکار از نظم پیشین نیست، چراکه در طول زمان با استقرار قواعد، هنجارها و مهم‌تر از همه نهادهای، رفتارها و انتظارات دولت‌ها حول چنین ترتیبی شکل می‌گیرد. الگوی حاصل از رفتارها و انتظارات دولت‌ها که در قالب نهادهای ظهور می‌کنند، ماهیت کارکردی به نظم می‌دهند، نظم با معیار سودمندی برای اعضا ارزیابی می‌شود. نظم‌های موجود جهانی حاصل تحول نظام بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم است که با نشیب و فرازهایی فراوان و اصلاحاتی پیوسته تا به امروز تداول داشته‌اند. کشورهای اصلی نظام بین‌الملل با رویکردی کارکردی در کارکرد نهادهای بین‌المللی مشارکت داشته‌اند. نقد مبانی فکری و فلسفی چنین ترتیبی محل بحث نیست.

با وجود این، در ایران نگاه به نظم جهانی بیشتر از رویکردی معرفت‌شناسانه پیروی می‌کند. تأکید بر بنیان‌های فلسفی نظم جهانی، نخبگان ایرانی را از التفات به نظم به‌عنوان امر مستقل و جدا از تحول معرفت‌شناسانه باز داشته است. بی‌شک تأسیس، تداول و کارکرد نظم جهانی فرآیندی پیچیده و طولانی است. هر چند تأمل در مبانی و بنیان‌های شناخت‌شناسانه نظم جهانی، نقشی مهم در شناخت آن دارد اما تکوین و تحول این نظم ریشه در موضوعاتی دیگر دارد. تکوین یک نظم بر وجود نهادهایی استوار است که تأمین‌کننده منافع مشارکت‌کنندگان در آن است. ترتیبی نهادهای، بنیان نظم جهانی و مهم‌ترین نیروی تضمین‌کننده تداول آن هستند. نخبگان و سیاستمداران ایرانی چگونگی تأسیس و تحول ترتیبی نهادهای نظم جهانی را کمتر محل التفات قرار داده‌اند. تاریخ معاصر ایران مشحون از مباحث و نوشته‌هایی فراوان درباره مبانی فکری و فلسفی نظم جهانی و غرب است اما با وجود این به‌یاد می‌آید که سبب عدم التفات کافی به ساختار نظم جهانی در مقام موجودیتی مستقل از درک و تنظیم روابط با آن ناکام مانده است. تمرکز بر ایده‌های نظم جهانی و غفلت از کارکرد نهادهای آن تعامل با نظم جهانی را در تنگنا قرار داده است. تأکید بر نقش ایده‌های غربی در تأسیس نظم جهانی و گاه شکل‌گیری نهضت‌هایی برای خلق ایده‌هایی بدیل، نخبگان ایرانی را از توجه به ماهیت کارکردی نهادهای فرآیندهای نظم جهانی باز داشته است.

به نظر می‌رسد در مواجهه با نظمی این چنین نهادینه و کارکردی، می‌بایست مناقشات فلسفی و معرفت‌شناسانه با تمام‌اهمیتی که دارند به تجربه زندگی خصوصی محدود شوند این در حالی است که نظم جهانی در حوزه عمومی و با منطقی کارکردی بنا و تداول می‌یابد.

به نظر می‌رسد در عرصه سیاست جهانی، کوشش برای همسازپنداری «واقعیت» و «واقعیت» رفتاری مخاطره‌آمیز برای منافع ملی است که نه ممکن و نه مطلوب است. تسلط چنین اندیشه‌ای در بین نخبگان ایرانی در مواجهه با نظم جهانی نتایجی زیان‌بار در پی داشته است. اکنون زمان آن است که به جای نگرینست از درجه مبانی فلسفی، یک بار برای همیشه نظم جهانی را از نظرگاهی کارکردی و نهادهای درک و نقش خود را در چنین ساختاری تعیین کنیم. امید به گسستی بنیادین در نظم جهانی و درافتادن طرحی نو بر مبانی نوپدید چندان سهمی از واقعیت ندارد. هر نظم جدیدی در نظام بین‌الملل بر مبانی کارکردی برای مشارکت‌کنندگان در آن خلق می‌شود که در آن نه مبانی فکری بلکه منطقی فایده‌باورانه حاکم خواهد بود. بهره‌برداری از چنین نظمی بیش از همه نیازمند درک منطقی کارکردی آن است.

پی‌نوشت:

1. configuration of power
2. organizational principles

حفظ می‌کنند. برک باره هرگونه «انتزاعیات متنافذی محض» در تأسیس ساختار سیاسی، استوارترین نهادها را محصول زمان، عقل سلیم و توسعه‌صویرانه و تدریجی می‌داند. به گفته برک، آزمون یک نظام سیاسی، در اساس باید فایده‌باورانه (Utilitarian) باشد نه نظری و فلسفی. پرسش بنیادینی که باید بدان پرداخت این نیست که آیا یک نظام سیاسی بر برخی مبانی انتزاعی سازگار است یا خیر بلکه آنچه باید فهم شود این است که آیا یک نظام سیاسی در عمل کارایی دارد یا خیر؟ «سیاست نه بر روی حقیقت که بر کارآمدی» بنا می‌شود. بر این اساس سامان امور نه بر پایه مبانی انتزاعی و فلسفی بلکه بر بنیان اندیشه‌ای عقلانی و سودمند استوار می‌شود.

ریچارد رورتی، اندیشمند آمریکایی، پروژه روشنگری را به دو بخش فلسفی و سیاسی تقسیم می‌کند. از نظرگاه وی بخش فلسفی روشنگری کاملاً شکست خورده است و البته این رخدادی خوشایند است. با وجود این، بخش سیاسی همچنان زنده و زاینده است و این واقعیتی مطلوب است. وی استدلال کسانی را که معتقدند در فقدان مبانی فلسفی جهانشمول، روشنگری سیاسی متزلزل می‌شود، کاملاً نایجابی‌داند. به‌باور رورتی، درک احتمال بی‌منا بودن ارزش‌ها، هیچ اثری بر تعهدمابدان ارزش‌ها ندارد. تضعیف ایده‌ها و مبانی فراتاریخی لیبرالیسم، نهادهای لیبرال را تقویت خواهد کرد و نه تضعیف. این باور که ارزش‌های روشنگری باید توجیه خود را از مبانی فلسفی جهانشمول کسب کنند، تنها عادت فرهنگی است که می‌توانیم و باید آن را زیر پا بگذاریم. رورتی از ما می‌خواهد سیاست روشنگری را از فلسفه روشنگری جدا کنیم؛ اولی را حفظ و دومی را کنار بگذاریم. ارزش روشنگری تنها به واسطه برخی نهادهای روه‌هایی است که تأسیس می‌کند. آنچه باید مورد تبیین قرار گیرد، مبانی فلسفی نیست بلکه پیوند بین ساختار و کارآمدی است. آنچه در واپسین مرحله تحلیل دارای اصالت است همین سودمندی و کارآمدی است.

تأمل در ققراتی از اظهارات این دو اندیشمند انگلیسی و آمریکایی گویای حقیقتی نهادهای در برداشت از سرشت نظام و نظم در ساختارهای سیاسی است، اینکه تعهد به یک ساختار نیازمند وجود بنیانی فلسفی برای توجیه آن نیست بلکه سودمندی و درک کارایی یک ساختار سیاسی سبب تداول آن خواهد شد. چنان که با نظر در این اظهارات می‌توان دریافت، یک ساختار تا زمانی که می‌تواند پاسخگوی نیازهایی باشد به حیات خود ادامه خواهد داد، حتی اگر مبانی فلسفی آن متزلزل شود.

در سنت فکری ایران مدرن، عادت بر این جاری شده است که روشنگری و مدرنیته را از نظرگاه فلسفی و فکری تبیین و نقد کنند. روشنفکران ایرانی چه در کوشش برای تبیین علل تحول نظم جهانی مدرن و در پی آن فراهم کردن دستگاهی فکری برای هدایت ایران در مسیر توسعه و چه در تلاش برای نقد مدرنیته و یافتن مسیری جایگزین برای پیشرفت، تنها بر مبانی فلسفی متمرکز شده‌اند، گویی تنها راه برون‌رفت از این‌سند در نظر داشت مبانی فلسفی است. سیدجواد طباطبایی پیشرو چنین تفکری است. گرچه وسعت اندیشه طباطبایی را نمی‌توان در یک یا چند گزاره محدود کرد اما تا آنجا که وافی به مقصود پرسش‌نویشته حاضر است، همین قدر می‌توان گفت که این روشنفکر شهیر ایرانی، تنها مسیر ممکن برای تحول رادارک مبانی فلسفی غرب و نحوه تعامل با آن می‌داند. وی براین باور است که غرب از طریق مناقشه بر نظام سنت قلمایی، زمینه‌تدوین دستگاه مفاهیم تجدیدخواهی را فراهم کرد و این همان رسالتی است که حامیان سنت در ایران در انجام آن ناکام بودند. وی در جایی به صراحت بر این باور است که «روضیح منطقی تهی شدن مفاهیم جدید در نظام اندیشیدن ایرانی یکی از مهم‌ترین مشکلات اساسی تاریخ اندیشه در ایران است.» می‌توان نمونه‌های فراوان دیگری از دیگر روشنفکران ایرانی با استدلالی مشابه عرضه کرد. تمامی این روشنفکران در تبیین منطقی تکوین و تحول ساختارهای سیاسی مدرن، مبانی فلسفی را مهم‌ترین عامل می‌دانند. در اینجا برای پرداختن به مبانی این رویکرد فلسفی در ایران مجال نیست. آنچه مهم می‌نماید این است که گرچه رویکرد فلسفی در تبیین مبانی فکری تأسیس ساختارهای سیاسی مدرن، بینش‌هایی غنی را عرضه می‌کند اما چنین می‌نماید که این رویکرد از یک سو در تبیین چرایی تداول این ساختار و از سوی دیگر چرایی عدم سازگاری ایران مدرن با نظم موجود ناتوان است. استدلال نویسنده این است که مبانی فلسفی در غرب، بنیادی‌ترین عامل تکوین و تداول ساختارهای سیاسی جدید به‌ویژه در عرصه بین‌المللی نیست. ایضاح منطقی حاکم بر نظم جهانی نیازمند رویکردی نهادی و تبیین ساخت و پایداری این نظم بر اساس منطقی کارکردی و سودمندی است. این استدلال را با جزئیات بیشتر بررسی خواهیم کرد.

نظم جهانی و تداول از مجرای منطقی کارکردی

بی‌تردید بنیان اصیل نظم جهانی را باید در دریافتی نواز مفهوم قدرت جست‌وجو کرد. بحث در مبانی و پدیدار شدن مفهوم نوآیین قدرت را شاید بتوان مهم‌ترین رسالت فکری برای درک نظم موجود جهانی دانست. جای شگفتی نیست که لئو اشتراوس، ماکیاوولی‌را نخستین فیلسوف سیاسی مدرن می‌داند؛ چراکه این ماکیاوولی‌بود که با عرضه خوانش جدیدی از قدرت و اخلاق، قاره جدیدی را کشف کرد که در ادامه هابز نظریه خود را بر روی آن پی افکند. درک نظم جهانی مدرن نیازمند برداشتی واقع‌بینانه از سرشت حقیقی معنای قدرت است. این معنای نوآیین از قدرت با تحولات حادث در منابع قدرت، تغییر کرده است اما منطقی کارکردی آن همچنان پایدار است. اینکه قدرت در تمامی ابعاد باید نیرویی برای تأمین منافع و کسب رضایت دیگران برای همراهی باشد، به‌رغم تداوم منطقی قدرت، با تأملی در نظم جدید جهانی می‌توان تفاوتی بنیادین را شناسایی کرد؛ نظم جهانی بعد از جنگ جهانی دوم نظمی عمیق‌تر و نهادینه‌شده‌تر است. این نظم بیش از همه بر قدرت نهادی استوار است تا قدرت دستوری. بنای نظم جدید بیش از همه بر سه عامل استوار شده است: نخست، شک‌الهای از قدرت. یک دولت یا گروهی از دولت‌های پیشرو تنها زمانی می‌توانند نظمی بین‌المللی را خلق و

حیات خود ادامه می‌دهد. روشنفکران ایرانی نیز بر بنیان همین مناقشات فکری، از روشنگری و پیامدهای آن دفاع یا بدان تاخته‌اند. با وجود این، پرسش مهم این است که چرا و به سبب کدامین عوامل، به‌رغم قدرتمند بودن انتقادات از روشنگری، ساختار نظم سیاسی، اقتصادی، نظامی و حتی فرهنگی حاصل از آن دوره‌ای طولانی بر نظام بین‌الملل حاکم بوده و با وجود سربرآوردن چالش‌هایی فراوان همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد؟ ناگفته پیداست که مقصود، مناقشه بر حقیقی یا کذب بودن، اخلاقی یا غیراخلاقی بودن بنیان‌های فکری روشنگری نیست؛ بلکه آنچه محل بحث است چرایی تداول و عملکرد ساختار قوام‌یافته حاصل از این تحولات فکری در نظم جهانی است؟ چرا نظم بین‌المللی غربی حاصل از سربرآوردن دولت‌های مدرن حاکم با وجود چنین انتقادات شدیدی به حیات خود ادامه داده است؟ پاسخ بدین پرسش، می‌تواند بر منطقی حقیقی حاکم بر نظم بین‌الملل پرتویی افکند و تبیینی دقیق‌تر از عملکرد نظم جهانی عرضه کند. اگر بنیان‌های فکری مدرنیته و روشنگری تا بدین حد لرزان و ناستوار است و چنین پای در گل مانده و بشر امروزی را در مغاک نابودی فرهنگی در بند کرده است، چگونه می‌توان تداول رژیم‌های حاصل از آن را تبیین کرد؟ آیا منتقدین روشنگری به بیراهه رفته‌اند و آیا تمامی این شرارت‌های فکری مدرنیته به کلام هگل، «امیان‌پرده‌هایی بیش در تاریخ بشر» نیستند؟

تأملی در مبانی فکری حامیان جنبش ضد روشنگری نشان از آن دارد که بسیاری از آن‌ها با نبوغی رشک‌برانگیز و جوهی پنهان از مدرنیته را آشکار و حجاب از معانی ناگفته برداشته‌اند. در جای خود می‌توان صحت این انتقادات را تأیید و درباره پیامدهای آن بحث کرد. اما پرسش این است که با وجود چنین انتقاداتی چگونه می‌توان تداول ساختارها و نهادهای حاصل از روشنگری به‌ویژه در سطح بین‌المللی را تبیین کرد؟ پاسخ را می‌توان در مبانی فکری اندیشمندان مختلف غربی جست‌وجو کرد. طرفه آنکه این اندیشمندان نیز با تمرکز بر ابعاد فلسفی مدرنیته و روشنگری سعی در تبیین پیامدهای جنبش رویکردی بر ساختارهای سیاسی داشته‌اند. به نمونه‌هایی از این استدلال‌های پردازی.

ادموند برک، محافظه‌کار، در مقام یکی از منتقدین اصلی انقلاب فرانسه بر این باور است که انقلاب فرانسه در مقام تجلی اندیشه‌های روشنگری نه تنها در ذات خود اساساً فلسفی، بلکه پیامدی بسط مبانی و تأملاتی نظری انتزاعی در نیمه دوم قرن هجدهم بود. از نظرگاه برک، فلسفه‌ای ناصواب از دانشگاهیان به درباریان سرایت کرد و این عالی‌جنابان را به عفویتی مبتلا ساخت که نابودی‌شان را رقم زد. انتقاد اصلی برک به این شکل فلسفی انقلاب این است که بر یک اندیشه ناصواب بنیادین از سرشت حقیقی حیات سیاسی و اجتماعی استوار شده است که در عمل به فاجعه منتهی می‌شود. از نظرگاه برک، پایدارترین و انسانی‌ترین نظام‌های سیاسی، در اساس نظام‌هایی عمل‌گرا هستند. نظام‌هایی که به‌گونه‌ای از آزمون

یک دوره زمانی طولانی یا پشت سرنهاندن آزمون و خطا تأسیس می‌شوند و به وقت نیاز با دست تدبیر در آستین عقل بردن و در نظر داشت شرایط، تغییر می‌کنند. در این فرآیند تکامل تدریجی، رویه‌ها و سلسله‌مراتبی خلق می‌شوند که سازوکار نظام را تنظیم و توازن آن را

